

* ناتانائیل آنگاه که کتابم را خواندی، دلم می خواهد که این کتاب، شوق پرواز را در تو بر انگیزد. کاش کتابم به تو بیاموزد که بیشتر از

این کتاب، به خود بپرداز. * مفهوم: خودشناسی، شوق پرواز به سوی خدا

* نکته: آرزوی نویسنده این است که با مطالعه کتاب «شوق پرواز به سوی خدا و عالم بالا» در انسان به وجود آید و بیشتر از این کتاب به « خود شناسی» بپردازد

قلمرو زبانی

* ناتانائیل: اسمی است عبری یا عبرانی، ماخوذ از کتاب مقدس در معنایی شبیه به خداداد، و بغداد، یا عطاالله و احسان، یا الله وردی و البته نام مرد است. یک مخاطب فرضی است. آندره ژید، در آغاز کتابش می نویسد: « از ناتانائیل سخن می گوید در حالی که او را هنوز ندیده است.

ناتانائیل، آرزو مکن که خدا را جز در همه جا، در جایی دیگر بیابی.

* ناتانائیل، خدا در «همه جا» هست، خدا بزرگ تر از آن است که در جایی خاص، غیر از همه جا، بتوانی او را بیابی (خداوند حتما در همه جا هست) مفهوم: اعتقاد به وحدت وجود، حضور خدا در همه جا، تجلی خدا در پدیده های هستی

* هم مفهوم با: آیه « فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ » ← پس به هر جا روی آورید، رو به سوی خداوند است. (بقره - آیه ۱۱۵)

* نکته ۱: خدای ژید که منشأ و منبع همه چیز است، خدایی دور از انسان و خارج از عالم نیست بلکه نزدیک است و در همین عالم است.

* نکته ۲: وحدت وجود: در نظریه وحدت وجود تنها وجود حقیقی در عالم از آن خدا است و دیگران همه جلوه ها و سایه هایی از حضرت حق هستند. بنابراین، مجازاً به آن ها وجود می گویند. این سخن نه انکار خدا و نه انکار جهان است. عرفا می گویند ما کثرت را در جهان می پذیریم، اما می گوئیم این کثرت در جلوه های وجود است، نه خود وجود. پیام وحدت وجود، پیوستن به اصل است؛ یعنی یکی شدن با روح عالم.

هر آفریده ای نشانه خداوند است؛ اما هیچ آفریده ای نشان دهنده او نیست.

* همه آفریده ها، نشانی از آفریننده خود را همراه دارند؛ اما هیچ پدیده ای به ذات خود و به تنهایی، نمی تواند آفریننده خود را آشکارا نشان دهد. (هیچ آفریده ای به تنهایی آیینۀ خداوند نیست)

* مفهوم: توجه کردن به آفریننده پدیده ها برای شناخت آن و دوری کردن از آفریده ها و پدیده ها برای شناخت خداوند

* هم مفهوم با آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» ← چشم ها او را در نمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد. (انعام، ۱۰۲)

*** همین که آفریده ای نگاهمان را به خویش معطوف کند، ما را از راه آفریدگار باز می گرداند.**

* معطوف: مورد نظر و توجه واقع شده، پیچیده شده، مایل شده

* همین که آفریده خاصی، نگاه ما را به خودش بکشاند، این توجه، ما را از خدا دور می سازد. (دلبستگی به چیزی ما را از خدا دور می کند)

* توجه: تا وقتی خدا را در «همه هستی» می بینیم، خدا را دیده ایم، همین که آفریده خاصی را خدا بدانیم از خدا دوری کردیم و این آغاز بت پرستی است. دست یابی به عشق راستین در گرو این است که انسان از هر چیز غیر از خدا بگذرد و به آفریده ها دل نبندد.

* نگر تا درنگ ساخته، سازنده از دست تو نرُبايد. قابوس نامه

* خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به تصور در آید، و «نایافتنی» است ← (بیان پارادوکسی یا متناقض نما)

* ناتوانی انسان از درک و شناخت آفریدگار، خدا و جمال او در جهان آشکار است ولی حواس مادی، توانایی شناخت او را ندارند، اعتقاد به وحدت وجود

* هم مفهوم با آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» ← چشم ها او را در نمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد.

*** تو ناتانائیل، به کسی مانند خواهی بود که برای هدایت خویش در پی نوری می رود که خود به دست دارد.**

* مفهوم: خداوند نیروی درک و شناخت را در وجود ما آفریده است و نیازی به یاری دیگران نیست، خودشناسی، همان خداشناسی است.

بی دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد حافظ

هر جا بروی، جز خدا نخواهی دید.

* هم مفهوم با آیه « فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ » ← پس به هر جا روی آورید، رو به سوی خداوند است.

* ناتانائیل، همچنان که می گذری، به همه چیز نگاه کن و در هیچ جا درنگ مکن. به خود بگو که تنها خداست که گذرا نیست.

* به همه چیز نگاه کن و در هیچ جا درنگ مکن: به هیچ آفریده ای دل بسته نباش و همه را ناپایدار بدان.

*تنها خداست که گذرا نیست: تنها خداست که پایدار و جاودانه است و گذر زمان در او دگرگونی به وجود نمی آورد و باید به او دل بست.

*مفهوم: عدم وابستگی و دل بستگی، گذر از هر چیز جز خدا

توجه: ژید بر این باور است که آن چه ما را به خود وا می دارد، از خدا باز می دارد؛ از آن جایی که این بازدارنده ها آفریده های خدا هستند، دل بستن بدان ها نباید طوری باشد که نتوان از آن ها گذر کرد.

ای کاش عظمت در نگاه تو باشد، و نه در آن چیزی که بدان نگاه می کنی.

*آرزو می کنم نوع نگاه کردن تو به پدیده ها، مهم و باعظمت باشد، نه خود پدیده ها

*مفهوم: اهمیت نوع نگاه و نحوه نگرش، لزوم تغییر نگرش، مهم نوع نگاه است نه به آن چه نگریسته می شود، زیبایی باید در نگاه باشد نه در پدیده ها

ناتانائیل، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت.

*شوق: آرزومندی، اشتیاق، دل بستگی، برانگیختن به عشق و محبت، شور

*ناتانائیل، من به تو شور و عشق به خداوند را خواهم آموخت. (مفهوم: دعوت به عشق)

اعمال ما وابسته به ماست؛ همچنان که روشنایی فسفر به فسفر.

*فسفر: عنصر شیمیایی با رنگ زرد روشن که در مجاورت هوا مشتعل می گردد.

*ما مسئول کارهایی هستیم که انجام می دهیم و این اصل ذات ماست، همان گونه که روشنایی فسفر از خودش است. (بازگشت اعمال به خود انسان)

*تشبیه مرکب: وابستگی اعمال ما به ما (مشبه) به وابستگی درخشندگی به فسفر (مشبه به)، وابستگی و همراهی (وجه شبه)

*نکته: هر علتی از جانب معلولی است.

راست است که ما را می سوزاند، اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می آورد.

*سوزاندن: چیزی را آتش زدن، مجازاً با حرارت زیاد سبب آسیب یا آزار شدن، اثر گذاشتن، تاثیر گذاشتن *ارمغان: هدیه

*درست است بسیاری از کارها، به ما آسیب می رساند (ما مجازات و تنبیه می شوم و سختی و عذاب می بینیم)، اما باعث بزرگی و ارجمندی ما می شود.

و اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت تر از برخی جان های دیگر سوخته است.

*سوخته: آتش گرفته، شعله ور شده، مجازاً عذاب کشیدن، زجر کشیدن

*جان انسان به دلیل همراه بودن با سختی ها، به ارزشمندی رسیده است.

*مفهوم: ریاضت و عذاب، موجب ارزشمندی انسان می شود، ارزشمندی جان انسان به سبب سوختن در آتش

نیکوترین اندرز من، این است: «تا آن جا که ممکن است بار بشر را به دوش گرفتن.»

*بار کسی را به دوش گرفتن: کنایه از خدمت کردن کمک کردن *بار: استعاره از دشواری ها و سختی ها

*مفهوم: خدمت کردن به خلق، کمک کردن به دیگران در سختی ها

آه! چه می شد اگر می توانستم به چشمانم بینشی تازه ببخشم و کاری کنم که هرچه بیشتر به آسمان نیلگونی مانند شوند که بدان

می نگرند: آسمانی که پس از بارش باران، صاف و روشن است.

*آه: شبه جمله *نیلگون: به رنگ نیل، آبی سیر *تشبیه «چشم» به «آسمان و تشبیه «آسمان» به «نیل» *چشمان: استعاره و تشخیص

*ای کاش می توانستم نوع نگرش و دیدگاه خود را برای شناخت حقیقت، عوض کنم و به چشمانم توانایی نگاه دقیق تری بدهم تا حقایق را روشن

بیند مانند آسمان نیلگون که پس از باران، صاف و روشن می شود.

*مفهوم: بینش نو، وسعت بینش، روشن بینی، پاک بودن و صداقت داشتن

ناتانائیل، با تو از انتظار سخن خواهم گفت. من دشت را به هنگام تابستان دیده ام که انتظار می کشید؛ انتظار اندکی باران. گرد و غبار

جاده ها زیاد سبک شده بود و به کمترین نسیمی به هوا بر می خاست. زمین از خشکی ترک بر می داشت. گویی می خواست پذیرای

آبی بیشتر شود.

*تشخیص و استعاره: انتظار کشیدن، آب خواستن دشت *سبک شدن گرد و غبار: کنایه از خشکی بیش از حد زمین

*تضاد: باران و خشکی، زمین و هوا *مراعات نظیر: دشت، آب، نسیم *حسن تعلیل: ترک خوردن زمین برای خواستن آب بیشتر

*مفهوم: انتظار و امید دوباره به زندگی و حیات

آسمان را دیده ام که در انتظار سپیده دم می لرزید. ستاره ها یک یک، رنگ می باختند. چمنزارها غرق در شب‌نم بودند.

تشخیص و استعاره: انتظار کشیدن آسمان، رنگ باختن ستاره ها؛ لرزیدن: کنایه از وحشت کردن از چیزی، به شدت ترسیدن

رنگ باختن: به کنایه از دست دادن رنگ و بی رنگ شدن، رو به نابودی رفتن و ضعیف و بی اثر شدن شعاعی از آفتاب که بر میوه های پوسیده کاج می تابید، کم کم رنگ باخت.

غرق در چیزی بودن: کنایه از کاملاً تحت تاثیر آن قرار گرفتن یا گرفتار آن شدن، غوطه ور شدن در آن شب‌نم: استعاره مکنیه؛ زیرا به دریایی یا مکان پرآبی مانند شده است که چمنزار در آن غرق می شود.

مراعات نظیر: سپیده دم، آسمان، ستاره، چمنزار، شب‌نم؛ اغراق: چمنزارها غرق در شب‌نم بودند

مفهوم: انتظار دست یافتن آسمان به روشنایی صبح، توصیف زیبایی آسمان و صبح

ناتانائیل، کاش هیچ انتظاری در وجودت، حتی رنگ هوس به خود نگیرد، بلکه تنها آمادگی برای پذیرش باشد.

رنگ چیزی را گرفتن: کنایه از حالت یا ویژگی یا جنبه ای از آن چیز را پیدا کردن، اثر پذیرفتن از آن چیز

ناتانائیل، ای کاش، هیچ انتظاری در وجود تو، از هوای و هوس اثر نپذیرد و مانند آن نشود، بلکه تنها آمادگی برای پذیرش عشق راستین باشد.

مفهوم: دوری از هوس و خواهش های نفسانی و بی ارزشی آن و ارزشمندی انتظار راستین

منتظر هر آن چه به سویت می آید، باش و جز آنچه به سویت می آید، آرزو مکن.

منتظر هر آن چیزی که برای تو اتفاق می افتد، باش و فقط آن چیزی را آرزو کن که از سوی خداوند به تو داده می شود.

بدان که در لحظه لحظه روز می توانی خدا را به تمامی در تملک خویش داشته باشی.

به تمامی: کاملاً، تماماً؛ تملک: مالک شدن، دارا شدن

مفهوم: همیشه با خدا بودن و حضور او را در کنار خود حس کردن در تمام لحظه ها

کاش آرزویت از سر عشق باشد و تصاحب عاشقانه؛ زیرا آرزویی ناکارآمد به چه کار می آید؟

از سر: حرف اضافه مرگب، از راه، به طریق؛ تصاحب: صاحب و مالک چیزی شدن؛ ناکارآمد: بدون کارایی و استفاده

آرزویی ناکارآمد به چه کار می آید؟ استفهام انکاری، آرزوی بدون کارایی به هیچ کاری نمی آید و بی ارزش است.

ای کاش، آرزویت دست یابی به عشق راستین الهی باشد و عاشقانه آن را به دست بیاوری، زیرا آرزوی بدون کارایی به هیچ کاری نمی آید و بی ارزش است.

مفهوم: داشتن آرزوی عاشقانه و دور از هوا و هوس

شگفتا! ناتانائیل، تو خدا را در تملک داری و خود از آن بی خبر بوده ای!

هم مفهوم با: نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ← ما از رگ گردن یا قلب به شما نزدیک تریم.

توجه: باید منظور خدا از این تشبیه را درک کرد که می خواسته بفرماید: انسانی که تمام هستی و وجودش و کمالاتش از خداست، اگر لحظه ای از

فیض وجود جدا شود، حیات از انسان رخت برمی بندد.

ناتانائیل، شگفت انگیز است که تو خدا را در درون خود داری، اما از آن بی خبر هستی.

مفهوم: ناآگاهی از جلوه و قدرت خداوندی در وجود خود

ناتانائیل، تنها خداست که نمی توان در انتظارش بود. در انتظار خدا بودن، ناتانائیل، یعنی در نیافتن این که او را هم اکنون در وجود خود داری.

مفهوم: در انتظار خدا بودن نشانه دور بودن از خدا و نشناختن اوست.

تمایزی میان خدا و خوشبختی قائل مشو و همه خوشبختی خود را در همین دم، قرار ده.

تمایز: فرق گذاشتن، جدا کردن؛ قائل: سخنگو. گفتگوکننده؛ قائل شدن: در نظر گرفتن، تصور کردن

مفهوم: دم غنیمت شمردن، جدا نبودن خوش بختی و خداوند

به شامگاه، چنان بنگر که گویی روز بایستی در آن فرو میرد و به بامداد پگاه چنان [بنگر] که گویی همه چیز در آن زاده می شود

فرومیرد: فروبمیرد، خاموش شدن چراغ، شمع، آتش و جز آن، در این جا، غروب کند، غروب کردن ستاره یا هر جرم آسمانی

تو روزی، او ستاره ای دل افروز فرومیرد ستاره چون شود روز بوجود آمد

بامداد: صبح، سپیده دم؛ پگاه: صبح زود؛ تضاد: شامگاه و بامداد، می میرد و زاده شود

*به آغاز شب چنان نگاه کن که روز می بایست در آن غروب کند. و به صبح زود، چنان نگاه کن که انگار همه چیز در آن پدید می آید.
*مفهوم: تأمل در آفرینش و شب و روز و باور به زندگی و مرگ آفریده ها و زندگی دوباره پدیده ها
*توجه: خداوند در آفرینش هر پدیده ای، هدفی دارد و در آن حقیقتی قرارداده است، مانند شب که زمان نابودی روز است و صبحگاه، زمان پیدایش و به وجود آمدن پدیده هاست.

نگرش تو باید در هر لحظه نو شود. خردمند کسی است که از هر چیزی به شگفت در آید.

*مفهوم: تازه شدن دیدگاه انسان در شناخت حقایق آفرینش، شگفت زده شدن با دیدن هر پدیده آفریده شده در این جهان، نشانه خردمندی است
سرچشمه همه در دسرهای تو، ای ناتانائیل، گوناگونی چیزهایی است که داری؛ حتی نمی دانی که از آن میان کدامین را دوست تر داری و این را در نمی یابی که یگانه دارایی آدمی، زندگی است.

*تشبیه: زندگی به دارایی

*مفهوم: سرگردانی انسان در عالم کثرت و گوناگونی، دور داشتن انسان از زیاده خواهی و توجه دادن به حقیقت زندگی

برای من «خواندن» این که شن های ساحل نرم است، بس نیست؛ می خواهم که پاهای برهنه ام آن را حس کنند؛

*خواندن: منظور «دانش های نظری و تئوری» است *مبتنی: ساخته شده، بنا شده

*دانش های نظری در راه شناخت حقیقت لازم است ولی کافی نیست. حقیقت را باید تجربه کرد، حس کرد مانند پای که نرمی شن ها را حس می کند.

*مفهوم: روی آوردن به تجربه های شخصی و آزمایش

*نکته: یکی از مضمون های اصلی «مائده های زمینی» این است که ژید، حاصل تجربه های شخصی را بر تعلیمات خشک کتاب ها برتر می شمارد
در این مضمون نیز مانند حافظ می اندیشد:

که علم عشق در دفتر نباشد

بشوی اوراق اگر همدرس مایی

به چشم من هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است.

*از دیدگاه من، شناخت ایمانی باید حاصل تجربه شخصی باشد، خواندن کافی نیست.

*هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده ام که بی درنگ نخواسته باشم، تمامی مهرم را نثارش کنم. ای زیبایی عاشقانه زمین،

شکوفایی گستره تو دل انگیز است!

*در این جهان هر چیزی را که دیده ام فوراً آرزو کردم با همه وجود آن را دوست داشته باشم و به آن عشق بورزم.

*مفهوم: عشق به زیبایی ها و دل بستگی به جهان

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- کدام کلمات، در متن درس، برای شما جدید و غیر تکراری است؛ معنای هر یک را بنویسید.

۱- **ناتانائیل**: انسان کامل و آرمانی، در زبان عبری، یعنی خداداد***معطوف**: باز گردانده شده، پیچانده شده***تملک**: مالک شدن، صاحب شدن
تصاحب**: صاحب شدن، مالک شدنتمایز**: جدا کردن، فرق گذاشتن***قائل شدن**: اعتراف کردن و پذیرفتن***مأئده**: سفره مخصوص غذا
***نیلگون**: آبی سیر، به رنگ نیلی، کبود، لاجوردی، آسمانگون

۲- در زبان فارسی، نشانه هایی هست که با آن ها کسی یا چیزی را صدا می زنیم؛ مانند «آی، ای، یا، ا»؛ به این واژه ها «نشانه ندا» می گوئیم. اسمی که همراه آن ها می آید، «منادا» نام دارد؛ مانند «ای خدا!»

***توجه**: گاهی منادا بدون نشانه به کار می رود؛ در این گونه موارد، به آهنگ خواندن جمله باید توجه کنیم؛ مانند «**علی**، پدر را دیدی؟ در جمله روبرو نقش دستوری واژه های مشخص شده را بنویسید. «**ناتانائیل**، با تو از انتظار سخن خواهم گفت»

***ناتانائیل**: منادا ***با تو**: متمم ***از انتظار**: متمم اسم ***سخن**: مفعول

قلمرو ادبی

۱- عبارت زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

آسمان را دیده ام که در انتظار سپیده دم می لرزید. ستاره ها یک یک، رنگ می باختند. چمنزارها غرق در شبنم بودند.

* **تشخیص و استعاره**: انتظار کشیدن آسمان، رنگ باختن ستاره ها

***لرزیدن**: کنایه از وحشت کردن از چیزی، به شدت ترسیدن

***رنگ باختن**: به کنایه از دست دادن رنگ و بی رنگ شدن، رو به نابودی رفتن و ضعیف و بی اثر شدن شعاعی از آفتاب که بر میوه های پوسیده کاج می تابید، کم کم رنگ باخت.

***غرق در چیزی بودن**: کنایه از کاملاً تحت تاثیر آن قرار گرفتن یا گرفتار آن شدن، غوطه ور شدن در آب

***شبنم**: استعاره مکنیه؛ زیرا به دریایی یا مکان پرآبی مانند شده است که چمنزار در آن غرق می شود.

مراعات نظیر**: سپیده دم، آسمان، ستاره، چمنزار، شبنماغراق**: چمنزارها غرق در شبنم بودند

۲- به کمک کلمه «شکوفایی» یک شبکه معنایی بسازید و آن را در یک بند، به کار ببرید.

شکوفایی، نسیم، بهار، خنده، غنچه؛ نوشتن جمله بر عهده دانش آموز است. (واگرا)

قلمرو فکری

۱- نیکوترین اندرز نویسنده چیست؟ درباره آن توضیح دهید.

*نیکوترین اندرز این است که انسان ها در سختی ها و دشواری ها به هم کمک و یاری کنند.

۲- نویسنده درباره «انتظار» چه دیدگاهی دارد؟

معتقد است تمام پدیده های عالم منتظرند و هر تغییری رو به سوی کمال دارد. مانند زمین خشکی که منتظر باران است و در ادامه توصیه می کند که نباید در انتظار اتفاق خاصی بود و باید همه رویدادهای زندگی را به زیبایی درک کرد و پذیرفت.

۳- هر یک از موارد زیر، با کدام بخش از متن درس، تناسب معنایی دارد؟

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست سعدی

هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده ام که بی درنگ نخواست باشم، تمامی مهرم را نثارش کنم

بسوز ای دل که تا خامی، نیاید بوی دل از تو کجا دیدی که بی آتش، کسی را بوی عود آمد مولوی

اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت تر از برخی جان های دیگر سوخته است.

اعمال ما به ما وابسته است. همچنان که روشنایی فسفر به فسفر. راست است که ما را می سوزاند، اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می آورد.

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را فروغی بسطامی

تنها خداست که نمی توان در انتظارش بود. درانتظار خدا بودن، ناتانائیل ی، یعنی درنیافتن این که او را هم اکنون در وجود خود داری.

*مفهوم مشترک: حضور خدا در همه جا

۴- کدام عبارت درس، به مفهوم آیه شریفه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (انعام، آیه ۱۰۳) اشاره دارد؟
هر آفریده ای نشانه خداوند است؛ اما هیچ آفریده ای نشان دهنده او نیست.

خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به تصور در آید، و «نایافتنی» است.

۵- جمله «ای کاش عظمت در نگاه تو باشد» را با سروده زیر از سهراب سپهری مقایسه کنید.

«چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید»

پیام هر دو یکسان است؛ در هر دو به مثبت اندیشی و عظمت نگاه تأکید شده است؛ یعنی، اگر طرز نگاه و دیدگاه ما انسان ها درست شود، حقیقت زندگی را چنان که هست، خواهیم دید و به زیبایی های آفریده های خدا بهتر پی خواهیم برد.

۶- در عبارت زیر، نویسنده بر چه چیزی تأکید دارد؟، توضیح دهید.

برای من «خواندن» این که شن ساحل ها نرم است، کافی نیست؛ می خواهم پاهای برهنه ام این نرمی را حس کند
به چشم من، هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است.

تجربه شخصی و آزمایش، تأکید نویسنده بر این موضوع که شناخت بدون تجربه شخصی و آزمایش ارزش ندارد.

روان خوانی درس هجدهم

بینوایان ← نوشته ویکتور هوگو

*رشته باریکی از آب جاری شد: تشبیه آب به رشته باریک *حرکاتش را می پایید: به کارهای او توجه داشت.

*دهه! شبه جمله برای بیان شگفتی و ناخشنودی

*قلبش مثل یک گلوله بزرگ نخ در سینه اش بالا و پایین می جهد: کنایه از شدت اضطراب، نگرانی و ترس

*تشبیه: قلب کودک به گلوله بزرگ نخ. (قلب کودک: مشبه؛ گلوله ی بزرگ نخ: مشبه به)

*دقایقی را که این گونه سپری می شدند، می شمرد: کنایه از این که زمان به کندی و با سختی می گذشت

*زن تناردیه فریاد زد: د: هنگام درخواست عجله یا شتاب کاری بیان می شود، زودباش *مسکین: درمانده و فقیر

*دست در موهای خویش فرو برد و شروع کرد به خاراندن سرش

ترس و وحشت کوزت را نشان می دهد و حرکتی که مخصوص اطفال وحشت زده است.

*با نومیدی این ظلمت را که هیچ کس در آن نبود و در پندار وی جانوران گوناگون و آشباح در آن وجود داشتند، نگریست

ترس و وحشت حاکم بر کوزت به سبب تاریکی و تنهایی باعث می شد که او در عالم خیال پدیده های طبیعی را به گونه ای هراس آور در تاریکی ببیند.

*آشباح (ج شیخ): کالبدها، سایه ها، سیاهی هایی که از دور دیده می شود

*ترس و وحشت به او جرأت و جسارت بخشید: تشخیص و پارادوکس

*زن تناردیه در نظرش مجسم شده بود؛ همان زن نفرت انگیز با دهانی همچون دهان کفتار و چشمانی برافروخته از غضب.

نویسنده طینت بد زن تناردیه را توصیف می کند

*تضرع آمیز: همراه با گریه و التماس و زاری

*پیش رویش هیكل خیالی زن تناردیه، پشت سرش همه آشباح شب و جنگل ها. عاقبت از جلو زن تناردیه عقب نشست.

چهره خیالی زن تناردیه از همه آشباح شب و جنگل وحشتناک تر بود.

*پا به دویدن گذاشت: کنایه از آغاز و شروع کردن

*لرزش شبانه جنگل سرپایش را فراگرفت: ترس شدیدی که شب ها در جنگل به انسان دست می دهد، کوزت دچار آن شد.

*شب بیکران درمقابل این مخلوق کوچک قد علم می کرد: این جمله بیان کننده ذهنیت کوزت است. گویی انسان پدیده های هستی را آن

چنان می بیند که می پندارد و نه آن چنان که به واقع هستند.

*تضاد: بیکران و کوچک *تشخیص: شب *قد علم کردن: کنایه از ایستادن در مقابل کسی، ابراز وجود کردن و مبارزه خواستن

*احساس کرد که از خستگی به جان آمده است: کنایه از عاجز و ناتوان گشتن

*کنار او، آب که در سطل حرکت می کرد دایره هایی روی خود تشکیل می داد که به مارهای آتشین سفید شباهت داشتند

*دیدن پدیده های طبیعی به گونه هراس آور به سبب ترس و وحشت *تشبیه: دایره های سطح آب؛ مشبه، مارهای آتشین، مشبه به

*بالای سرش آسمان از ابرهای سیاهی شبیه به دودهای متراکم پوشیده بود*تشبیه: ابرهای سیاه به دودهای متراکم

*به نظر می رسید که نقاب حزن انگیز ظلمت بر سر این کودک فرود آمده است

*حُزن انگیز: غم انگیز، نگران کننده*تشبیه ظلمت شب به نقاب سیاه*سر: مجاز از وجود

*به نظر می رسید که تاریکی غم انگیز و بسیار شدید مانند نقابی، وجود کوزت را پوشانده بود(او در تاریکی دیده نمی شد)

*کوکب: ستاره*مخوفی: ترسناکی*موحش: ترسناک*مسلح: سلاح دار، سلاح پوشیده*مهیا: آماده*خلنگ: نام گیاهی است، علف جارو

*دست باد: اضافه استعاری و تشخیص*این فقط وحشت نبود که گریبانش رامی گرفت: تشخیص و کنایه از گرفتارش می کرد، او را آزار می

داد

*چیزی بود از وحشت هم موحش تر! اغراق *آب سطل لب پر می زد: آب سطل به سبب پر بودن و تکان خوردن به بیرون می ریخت.

*با نوعی خِس خِس دردناک نفس می کشید؛ ناله گلویش را می فشرد اما جرأت گریستن نداشت؛ حتی از زن تناردیبه می

ترسید!

بیان کننده تنهایی و بی پناهی کوزت است.*خِس خِس: نام آوای تنفس است همراه با درد و بیماری) دردناک نفس می کشید

*از خستگی به جان آمده بود: کنایه از ناتوان و درمانده شده بود*زبان والزان: قهرمان داستان است و سراسر داستان شرح زندگی اوست.

درک و دریافت

۱- کدام شخصیت داستان، بیشتر مورد توجه شما قرار گرفت؟ چرا؟

برعهده دانش آموزان

چند نکته:

۱- کوزت برای غلبه بر ترس و دلهره خود تا می توانست دسته سطل را تکان می داد و با صدای بلند به شمردن می پرداخت.

۲- چند نمونه از تشبیه های زیبای متن

الف) علف های بلند زیر نسیم مثل مارهای پیچ وتاب می خوردند.

ب) درخت های خاردار مانند بازوهای طویلی که مسلح به چنگال و مهیای شکار باشند، به هم می پیچیدند.

ج) چند خلنگ خشک که گویی به دست باد رانده می شدند، شتابان می گذشتند؛ مثل این بود که با وحشت از جلو چیزی که می رسد، می

گریختند.

د) بالای سرش آسمان از ابرهای سیاهی شبیه به دودهای متراکم پوشیده بود.

ه) آب که در سطل حرکت می کرد دایره هایی روی خود تشکیل می داد که به مارهای آتشین سفید شباهت داشتند.

و) کوکب درخشان، در آن لحظه به افق بسیار نزدیک بود و از میان مه غلیظی که به آن سرخی مخوفی می بخشید، می گذشت. مه که به وضع

غم انگیزی ارغوانی رنگ بود، ستاره را بزرگ تر می کرد. گویی یک زخم نورافشان است.*تشبیه سیاره مشتری به زخم نورافشان (منظور

همان سیاره مشتری است) از نظر سرخ رنگ بودن

۴- دو نمونه فضا سازی

۱- کوکب درخشان، در آن لحظه به افق بسیار نزدیک بود و از میان مه غلیظی که به آن سرخی مخوفی می بخشید، می گذشت. مه که به وضع

غم انگیزی ارغوانی رنگ بود، ستاره را بزرگ تر می کرد. گویی یک زخم نورافشان است.

*این عبارت فضا سازی بسیار عالی است، زیرا طبیعت آن چنان وصف شده است که بیانگر حالت روحی و عاطفی کوزت است.

۲- بادی سرد از جلگه می وزید. بیشه ظلمانی بود؛ بی هیچ برخورد برگ ها، بی هیچ اثری از آن روشنایی های مبهم و خنک تابستان. شاخه های

عظیم به وضعی موحش سیخ ایستاده بودند. چند دسته از بوته های خار، در نقاط بی درخت سوت می زدند. علف های بلند زیر نسیم مثل مارهای

پیچ و تاب می خوردند. درخت های خاردار مانند بازوهای طویلی که مسلح به چنگال و مهبیای شکار باشند، به هم می پیچیدند. چند خَلنگ خشک که گویی به دست باد رانده می شدند، شتابان می گذشتند؛ مثل این بود که با وحشت از جلو چیزی که می رسد، می گریختند. از هر طرف فضاهای غم انگیز امتداد داشت.

*نویسنده در این بخش با بهره گیری از دو عنصر احساس و عاطفه، توانسته است، در کمال هنرمندی حالات درونی (ترس و وحشت) کوزت را ترسیم و به ما منتقل کند، چنان که خود را به جای کوزت احساس کنیم.
۵- فضاسازی؛ یعنی این که به فراخور محتوای نوشته، زمینه های مناسب روانی را در خواننده یا شنونده ایجاد کنیم.

نیایش

ای خدا

۱- ای خدا، ای فضل تو حاجت روا با تو یاد هیچ کس نبود روا

قلمرو زبانی

*فضل: بخشش و لطفی است که در برابر خدمت نباشد و در واقع بیش از شایستگی شخص به او بدهند.
*يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ: رحمت خود را به هر کس که بخواهد مخصوص می گرداند و خداوند دارای بخشش بزرگ است.

*حاجت: نیازمندی، نیاز، آرزو، امید*حاجت روا: حاجت رواکننده، روا کننده نیازها، برآورنده حاجت
*در این بیت روا در مصراع اول به معنای برآورنده است و در مصراع دوم به معنای شایسته، و هم قافیه هستند و ردیف نیستند.

قلمرو ادبی

*جناس تام یا همسان: روا و روا

قلمرو فکری

*معنی: پروردگارا، تنها لطف و احسان تو نیاز های ما را برآورده می کند(انسان آرزومند را به آرزویش می رساند) هرگز شایسته نیست که کس دیگری همراه با تو یاد شود.

*نکته: اگر نیازها و آرزوهای ما برآورده شود، از فضل خداوند است نه شایستگی ما

۲- منگر اندر ما، مکن در ما نظر اندر اکرام و سخای خود نگر

قلمرو زبانی

*منگر: فعل نهی*اندر: در*اکرام: بزرگ داشتن، بخشش داشتن، احترام کردن*سَخَا: بخشش، کرم، جوانمردی

قلمرو ادبی

جناس ناقص یا ناهمسان: نَظَر و نَگَر*تضاد: منگر و نگر

قلمرو فکری

*معنی: پروردگارا، به ما و اعمال ما نگاه و توجه نکن بلکه تنها با جوانمردی و بخشش خودت ما را مورد توجه قرار بده.

۳- ما نبودیم تقاضامان نبود لطف تو، ناگفته ما می شنود

قلمرو زبانی

*نُبودیم: وجود نداشتیم*تقاضا: درخواست، طلب، خواهش، مطالبه*لطف: بخشش، عنایت، کرم، محبت، مهربانی، نرمی، نیکی، توفیق و مدد

لطف حق تعالی بود که آن روز، آفتاب تابان بود	عطاملک جوینی
یا رب این قافله را لطف ازل بدرقه باد	که از او خصم به دام آمد و معشوقه به کام
گر ز آب لطف تو نم یافتی گلزارها	کس ندیدی خالی از گل سالها گلزار را
این جوی کند غرقه ولیکن نکشد مرد	کو آب حیاتست و به جز لطف و کرم نیست